

بررسی ایمان از منظر اصحاب حدیث و ابن تیمیه

عبدالمحمد شریفیات*

مصطفی سلطانی**

چکیده

از سده‌های نخستین، ایمان و مسائل آن کانون توجه متکلمان، فقها و اهل حدیث بوده است. عموم متکلمین و فقها تصدیق قلبی همراه با اقرار زبانی را در تحقق ایمان کافی می‌دانند. در مقابل، اهل حدیث علاوه بر دو شرط مذکور عمل را در تحقق ایمان شرط دانسته‌اند. ابن تیمیه با ادعای پیروی از علمای سده نخستین، ضمن پذیرش تعریف اصحاب حدیث در مسئله شرطیت و جزئیت عمل، قائل به تفصیل در اعمال شده است. وی با تفسیری نو از اقوال سلف، مخالفان خویش را اهل بدعت و در مواردی خارج از دین دانسته است. او معتقد است برخی از اعمال، ضمن «افعال کفری» بوده و اصل ایمان را از بین می‌برند، برخی از اعمال، مانند «گناهان کبیره» کمال ایمان واجب را از بین می‌برند و برخی از اعمال، مانند «اماطه عن الطريق» کمال ایمان مستحب را از بین می‌برند. اثر پیش رو با جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا، بر این باور است که دیدگاه ابن تیمیه فی الجمله صادق است؛ زیرا علمای اسلام در مسئله مذکور مخالفان خویش را از دایره اسلام خارج ندانسته و برای برخورد تغلیظی با آنان عنوان مرجئه و اهل بدعت را بر آنان اطلاق می‌کرده‌اند. **کلیدواژه‌ها:** اصحاب حدیث، ایمان، شرطیت عمل، جزئیت عمل، تصدیق قلبی، تصدیق قولی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول).

** استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

ایمان از محوری‌ترین اندیشه‌های مسلمانان در کلام اسلامی است که در برابر آن، کفر قرار می‌گیرد. این مسائل به دلیل اهمیت، همواره در کانون مباحثات و مجادلات مذاهب و فرق اسلامی قرار داشته است. مفهوم ایمان یکی از عمده‌ترین مباحث اختلافی میان فرق اسلامی در سده‌های نخست بوده است. بعضی از گروه‌ها نیز به سبب درک ناصحیح از این معانی، به افراط یا تفریط کشیده شده‌اند.

پیشینه این بحث به قرن اول برمی‌گردد. مسئله رده و جنگ با مانعین زکات و صدور حکم ارتداد برای مانعین زکات و به تبع آن حلال شمردن خون و جان و مال مانعین زکات، جریان خوارج و تکفیر مسلمانان با طرح مسئله حکمیت و تکفیر مرتکبین کبیره،^۱ درگیری میان اهل حدیث و اصحاب رأی و به تبع آن اهل بدعت شمردن اصحاب رأی و اتصاف این طیف به ارجاء توسط ائمه اهل حدیث به مسائلی، همچون ایمان، اسلام و کفر برمی‌گردد.

اکثر مذاهب اسلامی با جداکردن عمل از اصل ایمان، صرف تصدیق قلبی و اقرار زبانی را عامل تحقق ایمان می‌دانند. ابوحنیفه و پیروانش (اصحاب رأی) و اکثر فقها و متکلمین، اتباع ابوالحسن اشعری و ابومنصور ماتریدی بر این نظریه اصرار می‌ورزیدند.^۲

ابوحنیفه، پایه‌گذار فقه حنفی در کتاب الفقه الاکبر^۳ و کتاب الوصیه،^۴ ابوالحسن اشعری،^۵ ابومنصور ماتریدی،^۶ طحاوی،^۷ عضدالدین ایجی،^۸ تفتازانی^۱ و برخی دیگر از

۱. اواخر دوره صحابه گروهی با عنوان خوارج با خانشی غلوآمیز، مرتکبین گناهان کبیره را کافر دانسته و از دایره اسلام خارج نموده و خون و مال آنها را حلال شمردند و بر خلود آنان در آتش حکم کردند.

۲. کشمیری، محمد انور شاه، فیض الباری علی صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۹؛ عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶.

۳. ابوحنیفه، الفقه الاکبر، ص ۵۵.

۴. قاری، الفقه الاکبر، ص ۸۵.

۵. اللمع فی الرد علی اهل الزيغ والبدع، ص ۳۹ ۱۴۱۴؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۲۷۲؛ ابوالحسن اشعری، الإبانة عن أصول الدیانة، ص ۷؛ شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۳۷.

۶. ماتریدی، ابومنصور، التوحید، ص ۳۳۲.

۷. طحاوی، شرح العقيدة الطحاویة، ص ۳۱۴.

۸. ایجی، عضدالدین، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۲۳.



متکلمان اهل سنت، با تمسک به برخی از آیات و روایات،^۲ ایمان را تصدیق قلبی و اقرار زبانی معنا کرده و عمل را از ثمرات و لوازم ایمان می‌شمارند.^۳

او در کتاب الوصیه می‌نویسد: «ایمان غیر از عمل و عمل غیر از ایمان است؛ چراکه التزام به عمل در بیشتر اوقات از ذمه مؤمن برداشته می‌شود؛ ولی نمی‌توان گفت ایمان از عهده او برداشته شده است، چنانکه نماز و روزه از زن حائض و نفساء برداشته شده؛ ولی ایمان از عهده چنین فردی برداشته نشده است یا می‌توان به فقیر گفت، زکات بر تو واجب نیست؛ ولی نمی‌توان گفت، ایمان بر تو واجب نیست.»^۴

فخر رازی نیز در خصوص آیه ۹۷ سوره نحل^۵ می‌نویسد: «این آیه بر مغایرت عمل صالح و ایمان دلالت دارد؛ زیرا الله تبارک و تعالی، ایمان را شرط قبولی عمل صالح و ثواب قرار داده، شرط شیء غیر از اصل شیء است.»^۶

بنا بر این عقیده، مرتکب گناه کبیره و تارک واجبات، تکفیر نمی‌شود و اطلاق نام مؤمن بر فرد فاقد عمل جایز است.^۷

در مقابل این طیف، اصحاب حدیث و پیروانشان قرار دارند. آنان عمل را در ضمن تعریف ایمان قرار می‌دهند و معتقدند، علاوه بر تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل جوارح نیز شرط است؛ یعنی برای صدق ایمان، سه مقوم مذکور، ضرورت دارد.^۸

در نوشتار پیش رو با به‌کارگیری روش تحلیلی – تبیینی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای ابتدا به تعریف لغوی و اصطلاحی مفهوم ایمان از منظر اصحاب حدیث پرداخته و سپس به تعریف لغوی و اصطلاحی آن از دیدگاه ابن تیمیه و درنهایت مقایسه آن با تعریف سلف (اصحاب حدیث) پرداخته خواهد شد و درنهایت از این رهگذر میزان

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۷۶.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (بقره، ۶۲).

۳. همان.

۴. وصیه الإمام أبي حنيفة، ص ۲.

۵. نحل، ۹۷.

۶. فخر رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۲۰، ص ۲۶۷. نسفی نیز در خصوص این آیه، سخنی شبیه به سخن فخر رازی دارد. نسفی، عبدالله بن احمد، مدارک التنزیل و حقایق التأویل، ج ۲، ص ۴۳۲.

۷. أنور شاه، فیض الباری علی صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۸.

۸. شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، ج ۵، ص ۱۰۵۲؛ الإبانة الكبرى لابن بطة، ج ۱، ص ۳۳۳.

همخوانی تعریفشان از ایمان با سلف، بررسی می‌شود.

مفهوم لغوی ایمان

مشهورترین تعریف از تعاریف لغوی ایمان، تعریف به تصدیق است. ازهری^۱ از علمای لغت در کتاب تهذیب اللغة^۲ تعریف مذکور را ازسوی اهل علم (لغویین و...) اجماعی دانسته است؛ البته در لغت، معانی دیگری نیز برای ایمان نقل شده که عمدترین این معانی عبارت‌اند از:

۱. ایمان به معنای ثقه؛

۲. ایمان به معنای طمأنینه؛

۳. ایمان به معنای اقرار.

بدون تردید، بزرگان اهل حدیث نسبت به تعریف لغوی ایمان، هیچ عکس‌العمل منفی نداشته‌اند؛ بلکه آن را پذیرفته بودند؛ لذا عموماً هنگام بیان معتقدات اهل حدیث تنها به ذکر تعریف اصطلاحی ایمان بسنده کرده‌اند؛^۳ البته برخی^۴ نیز بر پذیرش تعریف لغوی، تصریح کرده و تأکید داشتند که اختلافشان با دیگران در تعریف شرعی ایمان است نه در تعریف لغوی آن. محدثانی، همچون محمد بن نصر مروزی،^۵ طبری،^۶ ابویعلی،^۷ از جمله کسانی هستند که از اهل لغت، تبعیت کرده و ایمان را به تصدیق، معنا کرده‌اند.

ابن تیمیه و شاگردانش نسبت به تعریف لغوی ایمان که ازسوی بزرگان اهل حدیث مطرح شد، دو عکس‌العمل از خود نشان دادند:

۱. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۳۶۸.

۲. همان، ص ۳۶۹.

۳. بعد از بررسی رساله‌های اعتقادی بزرگان اهل حدیث و همچنین عمده‌ترین کتب اعتقادی آنان در سه سده اول، روشن شد که اختلاف اهل حدیث با دیگران (مرجئه، جهمیه و اشاعره) در مسئله ایمان به تعریف اصطلاحی برمی‌گردد و عموماً اهل حدیث در تعریف لغوی ایمان با دیگران اختلاف نداشتند؛ بلکه چنین تعریفی را پذیرفته بودند. نک: کتب ده‌گانه اهل حدیث که در پیشگفتار به آنها اشاره شد و کتاب الجامع فی عقائد و رسائل اهل السنه و الاثر.

۴. قاضی ابی یعلی، الايمان، ص ۵۵۳.

۵. تعظیم قدر الصلاة لمحمد بن نصر المروزي، ج ۲، ص ۶۹۶.

۶. طبری، التبصیر فی معالم الدین، ص ۱۹۰.

۷. قاضی ابی یعلی، الايمان، ص ۵۵۳؛ همان، ص ۵۷۴؛ همان، ص ۵۷۶؛ همان، ص ۵۹۱.

الف. برخی از سلفیان، همانند ابن تیمیه،^۱ ایمان لغوی را به معنای اقرار و طمأنینه تعریف کرده‌اند.

ب. برخی دیگر، همانند ابن قیم،^۲ محمد بن اسماعیل اصفهانی،^۳ شیخ حافظ حکمی^۴ به توجیه تعریف اهل حدیث از ایمان پرداخته‌اند و مدعی شدند که منظور سلف از تصدیق، تصدیق محض نیست؛ همان‌گونه که اشاعره، مرجئه و جهمیه بیان کردند.

الف. ایمان از منظر اصحاب حدیث

اصحاب حدیث، تعاریف مختلفی از ایمان ارائه کرده‌اند:

برخی از آنان ایمان را به قول و عمل^۵ و برخی نیز ایمان را به قول، عمل و نیت،^۶ تعریف کرده‌اند و برخی دیگر نیز قید «تبعیت از سنت» را به این تعریف اضافه کرده‌اند؛^۷ کما اینکه بعضی دیگر ایمان را به قول اللسان و اعتقاد بالقلب و عمل به جوارح تعریف کرده‌اند.^۸

تعریف اصحاب حدیث از ایمان با تعریف بقیه فرق اسلامی متفاوت است. آنان مخالفان خود که ایمان را به تصدیق قلبی یا تصدیق قلبی را همراه با اقرار زبانی، تعریف کرده‌اند^۹ به ارجاء و بدعت، متهم می‌کنند.

جزئیت یا شرطیت عمل در ایمان

در مسئله ارتباط داشتن عمل نسبت به ایمان، چهار حالت متصور است:

۱. ایمان قلبی و اقرار زبانی با عمل جوارح همراه باشد؛



۱. ابن تیمیه، احمد، الإیمان، ص ۱۰۵؛ الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۵۱۹.
 ۲. الصلاة وأحكام تاركها، ص ۵۶؛ مختصر الصواعق المرسلة علی الجهمية والمعطلة، ص ۵۹۶.
 ۳. الحجة فی بیان المحجة، ج ۱، ص ۴۳۸-۴۳۷.
 ۴. معارج القبول بشرح سلم الوصول، ج ۲، ص ۵۹۴.
 ۵. لالکائی، شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، ج ۵، ص ۱۰۵۲.
 ۶. شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، ج ۱، ص ۶۴؛ طبری، تهذیب الآثار، ج ۷، ص ۹۶.
 ۷. ابن بطه، الإبانة الكبرى، ج ۱، ص ۳۳۳.
 ۸. لالکائی، شرح أصول اعتقاد أهل السنة، محمد حسن عبدالغفار، ج ۵، ص ۴.
 ۹. «والإیمان هو الأقرار والتصديق وإیمان أهل السماء والأرض لا یزید ولا ینقص من جهة المؤمن بها ویزید وینقص من جهة الیقین والتصديق والمؤمنون مستونون فی الإیمان والتوحید متفاضلون فی الأعمال». (الفقه الأكبر، ص ۵۵).

۲. نه ایمان قلبی و اقرار زبانی و نه عمل جوارحی، هیچ کدام وجود نداشته باشند؛

۳. عمل جوارح با ایمان قلبی و اقرار زبانی همراه نباشد؛

۴. ایمان قلبی با عمل همراه نباشد.

در قسم اول، همه مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند که شخص، مؤمن است. در قسم دوم نیز همگی اتفاق نظر دارند که شخص، کافر است. در قسم سوم، همگی اتفاق نظر دارند که شخص، منافق است. در قسم چهارم بین مسلمانان اختلاف نظر وجود دارد. اکثر مذاهب اسلامی^۱ قسم چهارم را به قسم اول ملحق می کنند و معتقدند که شخص، مؤمن است؛ زیرا اعمال جوارح در نظر آنان از آثار و لوازم ایمان است و به بیان دیگر می توان گفت، اعمال در نظر آنان شرط کمال ایمان است و منکر جزئیت و رکنیت هستند؛ زیرا اصل ایمان را تصدیق می کنند و معتقدند ایمان شیئی واحد است و کم و زیاد نمی شود. در نظر این طیف، شخص با صرف ترک عمل کافر نمی شود؛ مگر اینکه با استحلال ضمیمه شود.^۲

در تعریف اصحاب حدیث، حتی در سده های چهارم تا ششم، هیچ گونه تعبیری مبنی بر جزئیت عمل نسبت به ایمان دیده نمی شود. به نظر می آید، مدعیان سلفیتی (متسلفین) که قید رکنیت و شرطیت عمل را مطرح کرده اند، برداشت خویش را بر سلف تحمیل کرده اند.

ب. ایمان از منظر ابن تیمیه

ابن تیمیه در تعریف اصطلاحی ایمان می نویسد:

ایمان عبارت از قول و عمل است. تعبیر سلف، صحابه و... همین بوده است؛ اگرچه در بعضی مواقع، معنایی از ایمان اراده می کنند که با عمل مغایرت دارد؛ اما اعمال صالح در مسمی دین و ایمان داخل می شوند و مراد از قول، در عبارتشان قول قلب و قول زبان و مراد از عمل، عمل قلب و عمل جوارح است.^۳

ابن تیمیه در ادامه تبیین معنای ایمان می نویسد: «شارحان در شرح دیدگاه اصحاب

۱. ابن تیمیه مذاهب اسلامی مذکور را مرجئه می نامد.

۲. ابن تیمیه، احمد، الإیمان، ص ۱۵۵.

۳. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۲، ص ۴۷۱.

حدیث، (سلف) بیان کرده‌اند که ایمان، اصول و فروعی دارد؛ مانند حج، نماز و عبادات دیگر، لذا ایمان، مشتمل بر ارکان (مطلق ایمان) و واجبات (کمال واجب) و مستحبات (کمال مستحب) است.^۱

ابن تیمیه، تعریف خود از ایمان را به سلف نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «دیدگاه اهل سنت و جماعت از صحابه، تابعین، ائمه اهل سنت، اهل حدیث، جمهور فقها و صوفیه، مثل مالک، ثوری، اوزاعی، حماد بن زید، شافعی، احمد بن حنبل و... تا محققین اهل کلام بر این تعریف، اتفاق نظر دارند.»^۲

از سخن ابن تیمیه به‌خوبی روشن می‌شود:

۱. ایمان مشتمل بر سه مقوم: اعتقاد قلب، اقرار زبانی و عمل جوارح است.

۲. ایمان در نگاه سلف، صحابه عبارت از: قول و عمل است.

۳. مراد از قول در کلام سلف، قول قلب و قول زبان و مراد از عمل، قلبی و جوارحی است.

۴. ایمان، ذو مراتب و ذو درجات است و شامل مطلق ایمان (آنجایی که فقط ارکان آن باشند)، ایمان واجب (آنجایی که واجبات شرعی انجام شود) و ایمان مطلق (آنجایی که واجبات و مستحبات شرعی انجام داده شود) می‌شود.^۳

عبدالرزاق البدر^۴ در شرح سخن ابن تیمیه می‌نویسد:

اجزای ایمان، مختلف و متفاوت است. برخی از اجزای آن، ایمان را به‌کلی از بین می‌برند؛ مانند انجام فعل کفرآمیز و ناقض ایمان، برخی دیگر، کمال ایمان واجب را از بین می‌برد؛ مانند انجام گناهان کبیره و بعضی نیز کمال ایمان مستحب را از بین می‌برند؛ مانند ترک اماطه طریق. شبیه همین بیان در نماز وجود دارد. در نماز اجزائی وجود دارد که کمال استحباب نماز را از بین می‌برند و برخی از اجزای آن، بنا بر مذهب ابوحنیفه و احمد و مالک، کمال واجب نماز و صحت آن را از بین می‌برند و برخی از اجزای نماز اگر از بین بروند با سجده سهو نقص آن برطرف می‌شود؛ بنابراین اجزای یک

۱. همان.

۲. همان.

۳. تفسیری که برخی از سلفیان از تعریف اهل حدیث ارائه کرده‌اند.

۴. یکی از علمای سلفی است.



شیء از حیث شرعی و طبیعی، احکام مختلفی دارند.^۱

مشکل سخن مذکور این است که معیار در کفری بودن فعل، روشن نیست؛ به همین سبب برخی از اعمال که از نظر ابن تیمیه و پیروانش در زمره یا از مصادیق فعل کفری قرار می گیرند، ناقض ایمان شمرده می شوند؛ مانند توسل به مرده، استغاثه، نذر لغیر الله، ذبح لغیر الله، استعانت، تبرک به قبر بعد از ممات به پیامبر ﷺ و صالحین^۲ یا استعانت از کفار، حکم بغیر ما انزل الله،^۳ از نظر مشهور علمای اسلام نه تنها ناقض ایمان به حساب نمی آیند؛ بلکه برخی از آنها از مصادیق امور مستحب و کمال ایمان شمرده می شوند؛ بنابراین کسانی که تصور می کنند دیدگاه ابن تیمیه در رابطه با نسبت عمل با ایمان شرط کمال است به خطا رفته اند؛ بلکه ابن تیمیه قائل به تفصیل است و بر فرض صحت نسبت «شرط کمال بودن عمل» به ابن تیمیه، باز اختلاف به حالت خود باقی است؛ زیرا در این صورت، اختلاف مسلمانان با ابن تیمیه و برخی از پیروانش در مصادیق خواهد بود؛ یعنی مصادیقی که ایشان آنها را کفر و ناقض ایمان دانسته است در نظر علمای اسلام ناقض شمرده نمی شوند؛ بلکه برخی از آنها کمال ایمان شمرده می شوند.

بعد از ذکر مقومات ایمان توسط ابن تیمیه، باید دید که رابطه ایمان قلبی با عمل جوارحی در نظر ابن تیمیه چگونه است؟ و آیا میان ایمان باطنی و اقرار زبانی و عمل جوارحی ارتباطی وجود دارد یا نه؟ این بحث را با عنوان که در ادامه می آید، پی می گیریم.

جزئیات یا شرطیت عمل در ایمان از منظر ابن تیمیه

ابن تیمیه معتقد است ایمان باطنی (اقرار قلبی^۴ و حب و انقیاد)، اقرار زبانی و عمل، ارتباط عمیقی با ایمان دارند. ایمان باطنی، مستلزم اقرار ظاهری و عمل جوارح بوده، بدون اقرار ظاهری ممتنع است.^۵ وی همچنین معتقد است، تصدیق محض معنا ندارد و

۱. عبدالرزاق بن عبدالمحسن البدر، زیاده الایمان و نقصانه و حکم الاستثناء فیه، ص ۳۵۸.

۲. مدعای وهابیت.

۳. مدعای سلفیان جهادی.

۴. قبلاً اشاره شد که ابن تیمیه، ایمان لغوی را به اقرار معنا کرده است.

۵. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۵۵۳؛ الایمان، ص ۱۷۴؛ مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۶۰۹.



اعمال قلبی، حب و ترس، خضوع و تواضع و... نیز در ایمان داخل می‌شوند.^۱ به نظر ابن تیمیه، ایمان، قابل تبعیض است؛ یعنی با رفتن بخشی از آن، بخش دیگر باقی می‌ماند و قابل تفاضل است؛ یعنی قابل کم و زیاد شدن است و با این فرض، دیگر عمل جوارح جزء یا رکن ایمان نیستند؛ زیرا با زوال آن، ایمان به کلی، زائل نمی‌شود؛ بلکه ایمان ضعیف می‌شود.

ابن تیمیه در تبیین معتقد سلف در مسئله رابطه ایمان و عمل جوارح می‌نویسد: شافعی، صحابه، تابعین و سایر سلف معتقدند، گناه به کمال ایمان ضرر می‌رساند. به همین سبب، شارع، کمال ایمان را از گناهکاران نفی کرده است؛ بنابراین مجموع ایمان (اصل ایمان، ایمان واجب و کمال ایمان) با گناهان جمع نمی‌شود؛ اما معتقدند که بخشی از ایمان باقی خواهد ماند؛ لذا کلام سلف در این مسئله به از بین رفتن بخشی از ایمان و باقی ماندن بخش دیگر برمی‌گردد نه زوال کل ایمان.^۲

ابن تیمیه در تبیین معتقد خوارج و معتزله درباره ایمان می‌نویسد: اینان معتقدند که ایمان، همان طاعت است و با زوال بخشی از طاعت، ایمان از بین خواهد رفت. خوارج، مرتکب گناه کبیره را کافر و در آتش جهنم مخلد می‌دانند و معتزله با خوارج در این مسئله که شخص با ارتکاب گناه، ایمان و اسلام از آن سلب می‌شود و در آتش مخلد است، اتفاق نظر دارند؛ الا اینکه شخص مرتکب گناه را فاسق، یعنی نه کافر و نه مؤمن برشمردند و تنها اختلافشان در اسم ایمان است و به تبع آنان جهمیه و مرجئه نیز معتقدند که ایمان با زوال بخشی از آن به کلی زائل می‌شود و ایمان نه قابل تبعیض^۳ است و نه کم و زیاد می‌شود.^۴

ابن تیمیه در ادامه به تبیین بیشتر اعتقاد خوارج و معتزله می‌پردازد و می‌نویسد: خوارج و معتزله معتقدند به طور یقین روشن است که اعمال از ایمان هستند و هرکس اعمال را ترک نماید، بی شک بخشی از ایمان را ترک کرده، با زوال بخشی از ایمان، تمام ایمان از بین می‌رود؛ زیرا ایمان تبعیض‌بردار نیست و اجتماع ایمان و نفاق ممکن نیست؛ بنابراین گناهکاران در آتش جهنم مخلد

۱. همان.

۲. ابن تیمیه، احمد، الإیمان، ص ۳۱۶.

۳. یعنی بخشی از آن می‌رود و بخش دیگر باقی می‌ماند.

۴. شرح العقیده الاصفهانیة، ص ۱۹۰-۱۸۹؛ أمراض القلوب وشفاهها، ص ۳.

هستند؛ زیرا فاقد ایمان هستند.^۱

ابن تیمیه در بیان دلیل بیراهه رفتن خوارج و معتزله می نویسد:

آنان معتقدند ایمان، قابل تبعیض نیست. اگر بخشی از آن از بین برود، کل ایمان نابود می شود؛ درحالی که این اندیشه دیدگاه اهل سنت و جماعت نیست؛ بلکه اهل سنت معتقد است که ایمان، تبعیض بردار است و کم و زیاد می شود و با زوال بخشی از آن، کل ایمان نابود نمی شود.^۲

ابن تیمیه در تبیین خطای خوارج و معتزله می نویسد:

تمام شبهه آنان این تصور است که حقیقت مرکب با زوال بعضی از اجزای آن زائل می شود؛ مانند عدد ده که با زوال بخشی از آن، عدد ده نیز زائل می شود و همچنین، مانند اجسام مرکب، مثل سکنجبین که اگر یکی از دو جزء آن از بین برود از حالت سکنجبین بودن خارج می شود و همین مبنای اشتباه را بر ایمان منطبق می کنند و می گویند: از آنجاکه ایمان، مرکب از اقوال و اعمال ظاهری و باطنی است با زوال بخشی از آن، کل ایمان زائل می شود.^۳

ابن تیمیه در جواب خوارج و معتزله می نویسد:

اهل سنت و جماعت، معتقد بودند مرتکب کبیره، کافر نبوده؛ بلکه کامل الایمان نیستند؛ از این رو از دایره ایمان خارج نمی شوند. فراتر اینکه اهل سنت و جماعت معتقدند با ارتکاب کبیره، شخص، مؤمن است و مطلق ایمان برای او ثابت است؛ اما ایمان مطلق را از او نفی می کردند و بر این باور بودند که مرتکب کبیره، مؤمن ناقص الایمان یا مؤمن عاصی است. به دیگر بیان با ایمانش مؤمن و با کبیره اش فاسق است؛ بنابراین اهل سنت در نفی ایمان نیز این گونه عمل می کردند و ایمان را نفی نکرده و سکوت می کردند یا تفصیل می دادند. به این صورت که نه در ایمانش صادق است و نه مؤمن حقیقی است. آنها مدعی بودند که ادله زیادی از کتاب و سنت وجود دارد.^۴

بنا بر آنچه بیان شد، می توان سخن ابن تیمیه را در چند مورد خلاصه نمود:

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۳، ص ۴۸.

۲. شرح العقیده الأصفهانیة، ص ۱۹۷.

۳. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۵۱۱.

۴. ابن تیمیه، احمد، أسباب رفع العقوبة لشیخ الإسلام، ص ۵۵.



۱. ایمان دارای درجات و قابل تبعیض^۱ و تفاضل است و حقیقت مرکب نیست و عناصر تشکیل دهنده آن چنین حکمی ندارند؛
۲. گناه، کمال ایمان (ایمان مطلق) را از بین می‌برد و با زوال کمال ایمان، اصل ایمان یا اکثر ایمان و... باقی می‌ماند؛
۳. ایمان دارای سه مرحله است: مطلق ایمان، ایمان واجب، ایمان مطلق؛
۴. مسئله عدم تبعیض ایمان در ابتدا از سوی خوارج مطرح شد. آنان مرتکبین کبیره را کافر و مخلد در جهنم دانستند؛
۵. معتزله و جهمیه نیز عقیده خوارج را پذیرفته و معتقد شدند که با زوال بخشی از ایمان، کل ایمان زائل می‌شود و ایمان، قابل تبعیض و تفاضل نیست؛
۶. دلیل خطای خوارج و معتزله این بود که ایمان را طاعت تفسیر کردند که با زوال طاعت، ایمان نیز زائل می‌شود؛
۷. تمام شبهه آنان در این خلاصه می‌شود که ایمان دارای حقیقت مرکب است؛ مانند عدد ده و مانند اشیای مرکب، مثل سکنجبین. در موارد مذکور با زوال جزئی از آنها کل (اصل) زائل می‌شود. در ایمان نیز با زوال بخشی از آن، _ ترک عمل _ اصل ایمان که حقیقت مرکب است از بین می‌رود؛
۸. در نظر ابن تیمیه، عمل نسبت به ایمان، رکن یا جزء نیست؛ بلکه قائل به تفصیل است. بر این اساس با ترک عمل، شخص نهایتاً ایمانش دچار نقص می‌شود؛ اما اصل ایمان را خواهد داشت؛ یعنی با گناه، مطلق ایمان را از دست نخواهد داد؛
۹. در نظر ابن تیمیه، ایمان دارای اجزائی است و اجزا مختلف و متفاوت هستند. برخی از اجزا شرط وجود و شرط قبول هستند و فقدانشان ایمان را از بین می‌برد؛ کما اینکه برخی از اجزای ایمان چنین حکمی نداشته و فقدانشان کمال ایمان را از بین می‌برند و لذا به اصل ایمان ضرری وارد نمی‌کنند.

مناسبات ابن تیمیه با مخالفین در فهم ایمان

ابن تیمیه در بیان مخالفین عقیده خود که اعمال قلب یا اعمال جوارح یا هر دو را داخل

۱. ایمان تبعیض‌پرداز است؛ یعنی با رفتن بخشی از آن اسم ایمان زائل نمی‌شود.

در ایمان می‌دانند می‌نویسد:

۱. متکلمین^۱ که جهم بن صفوان در رأس آنها قرار دارد، اعمال قلب را به کلی نفی کرده، ایمان را قضیه عقلی صرف و تصدیق معنا می‌کنند. ابن تیمیه معتقد است، علاوه بر متکلمین،^۲ فقها^۳ نیز اعمال قلوب و جوارح را از ایمان خارج می‌دانند و بر این اصل، اتفاق نظر دارند.

۲. فقها

ابن تیمیه مدعی است که این طیف، اعمال قلوب را داخل در ایمان می‌دانند و اهمیت آن را انکار نمی‌کنند؛ اما اعمال قلوب و اعمال جوارح را از لوازم و ثمرات ایمان می‌شمارند نه از مقومات ایمان.^۴ ابن تیمیه نام مرجئه فقها را بر این طیف می‌نهد. ابن تیمیه در بیان تفاوت دیدگاه فقهای مرجئه با سلفیان که از آنها به اهل سنت یاد می‌کند می‌نویسد: «اختلاف فقهای مرجئه، ابوحنیفه، حماد ابی سلیمان با اهل سنت، اختلاف کمی است و بخشی از این اختلاف لفظی است، بین ائمه مشهور اختلافی جز این مسئله وجود ندارد.»^۵

از عبارت مذکور، روشن می‌شود که اختلاف اصلی میان اهل حدیث و مخالفین خود در تعریف ایمان در مقوم دانستن اعتقاد قلبی و عمل جوارح نسبت به ایمان است و برخی از بزرگان اهل سنت، چون عمل قلبی را در ایمان شرط نمی‌دانستند؛ بلکه تصدیق صرف می‌دانستند به کرامیه متصف شدند؛ کما اینکه برخی از فقهای اهل سنت چون عمل جوارح را مقوم ایمان نمی‌دانستند با اینکه عمل قلبی را پذیرفته بودند از سوی اصحاب حدیث متهم به ارجاء شدند و تبع آن مصطلح مرجئه فقها شکل گرفت. عقیده کرامیه، جهمیه، مرجئه و مرجئه فقها در نظر اهل حدیث نادرست شمرده شد و پیروان

۱. وی معتقد است که بیشتر متکلمان امت _ اشاعره و ماتریدیه _ این نظریه را پذیرفتند.

۲. المتکلمون، الجهمیه و الاشاعره و الماتریدیه،

۳. ابن تیمیه، احمد، التسعینیه، ج ۲، ص ۶۷۲.

۴. همان.

ولهذا كان عامة أئمة المرجئة الذين يجعلون الإيمان مجرد ما في القلب، أو ما في القلب واللسان، يدخلون في ذلك محبة القلب وخضوعه للحق، لا يجعلون ذلك مجرد علم القلب، ولفظ التصديق يتناول العلم الذي في القلب، ويتناول -أيضاً- ذلك العمل في القلب الذي هو موجب العلم ومقتضاه

۵. ابن تیمیه، احمد، شرح العقيدة الأصفهانية، ص ۱۹۷.

این طیف‌ها احکام مختلفی از سوی اهل حدیث دریافت کردند. برخی اهل بدعت، مانند ابوحنیفه و پیروانش و برخی دیگر همانند جهمیه و کرامیه و پیروان آنها تکفیر شده‌اند.

ابن تیمیه دربارهٔ مرجئه می‌نویسد:

مرجئه‌ای که معتقدند ایمان عبارت از تصدیق قلب و قول زبانی و اعمال خارج از آن است از فقهای کوفه و عباد آن هستند و تعریفشان با تعریف جهم بن صفوان یکی نیست. آنان معتقدند که شخص در صورت توان قدرت باید قول زبانی داشته باشد و به ایمان اقرار کند و در صورتی که توان داشته باشد و بر زبان جاری نکند، مؤمن نیست. علاوه بر آن معتقدند که ابلیس، فرعون و... اگرچه تصدیق قلبی داشته‌اند؛ اما کافر هستند...^۱

از این عبارت، روشن می‌شود که مرجئه به گروه‌های مختلفی اطلاق می‌شود و یکی از گروه‌هایی که در نظر سلفیان، عنوان مرجئه بر آن اطلاق می‌شود، فقها و عباد کوفه هستند.

ابن تیمیه معتقد است، بزرگان مرجئه کسانی که ایمان را صرف تصدیق قلبی یا تصدیق قلبی همراه با قول زبان می‌دانند اعمال قلبی از قبیل محبت قلبی و خضوع را در ایمان داخل می‌دانند و تصدیق قلبی را صرف علم و شناخت نمی‌دانند و لفظ تصدیق در نظر آنان شامل شناخت قلبی و عمل قلبی است.^۲

از عبارت ابن تیمیه روشن شد که مرجئه یک فرقه است و در فهم ایمان به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. طیفی ایمان را تنها تصدیق قلبی _ البته با اعمال قلبی _ تعریف می‌کنند؛
 ۲. طیفی دیگر ایمان را تصدیق قلبی همراه با قول زبانی تعریف می‌کنند.
- نکتهٔ بعدی این است که دو طیف مذکور از مرجئه اعمال قلبی را داخل در ایمان می‌دانند و تصدیق صرف را که عبارت از عمل قلبی است، مکفی نمی‌دانستند.
- ابن تیمیه معتقد است، اینکه سلف از ایمان به قول و عمل تعبیر می‌کردند برای این بود که جواب مرجئه که ایمان را صرف قول زبانی^۳ می‌دانستند، بدهند؛ درحالی که ایمان

۱. ابن تیمیه، احمد، الإیمان، ص ۱۵۵-۱۵۴.

۲. ابن تیمیه، احمد، التسعینة، ج ۲، ص ۶۷۲.

۳. البته تصدیق قلبی به همراه قول زبان هست.



قول و عمل است و باید با تصدیق عملی مقترن و همراه شود؛ هرچند اصل ایمان، عمل قلبی یعنی محبت، مخالف بغض و استکبار است.^۱

از این عبارت، روشن شد که درگیری اولیه اهل حدیث با دسته‌ای از مرجئه این بود که ایمان را تنها صرف تصدیق قلبی و قول زبانی می‌دانستند و عمل قلبی را داخل نمی‌دانستند و لذا اصحاب حدیث در قبال مرجئه از عبارت قول و عمل برای ردّ تعریف آنان استفاده می‌کردند؛ بنابراین درگیری اولیه اهل حدیث با مرجئه فقط بر سر عمل جوارح نبوده، اعمال قلبی را هم شامل می‌شده؛ اگرچه بعدها به اعمال قلبی اذعان کردند و تنها اختلاف بر سر اعمال جوارح باقی ماند.

ابن تیمیه درباره جهیمیه که در نظر او دسته‌ای از مرجئه شمرده می‌شوند، می‌گوید: «مرجئه قائل‌اند که ایمان قول است و جهیمیه قائل‌اند که ایمان، شناخت و معرفت است و در نقلی از بزرگان، این اعتقاد به کفر یاد شده است.» محمد بن عمر الکلابی در این باره می‌گوید:

از وکیع شنیدم که می‌گفت، شرّ جهیمیه از قدریه بدتر است و می‌گفت، مرجئه‌هایی که معتقدند اقرار زبانی از عمل به جوارح مجزی است، دچار هلاک شده‌اند و هرکس بگوید نیت، صرف معرفت و شناخت از عمل مجزی است، چنین شخص کافر است و قائل این قول، جهیم بن صفوان است. این دیدگاه را احمد بن حنبل نیز پذیرفته است.^۲

از سخن وکیع، روشن می‌شود که درگیری اولیه اصحاب حدیث با مرجئه در مسئله عمل جوارح بوده و این افراد از نظر اصحاب حدیث، اهل بدعت شمرده می‌شوند؛^۳ اما در کفر کسانی که ایمان را صرف شناخت تعریف می‌کردند میان اصحاب حدیث اختلافی وجود نداشته است.^۴

۱. ابن تیمیه، احمد، الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، ص ۶۰.

۲. ابن تیمیه، احمد، الإيمان، ص ۲۴۱.

۳. «بخلاف المرجئة من الفقهاء الذين يقولون: هو تصديق القلب واللسان؛ فإن هؤلاء لم يكفرهم أحد من الأئمة وإنما بدعواهم». (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۱۰، ص ۷۴۸).

۴. «والقاضي بناها على أصله في «الإيمان الذي اتبع فيه جهما والصالحى وهو المشهور عن أبي الحسن الأشعري وهو أن الإيمان مجرد تصديق القلب ولو كذب بلسانه وسب الله ورسوله بلسانه وإن سب الله ورسوله إنما هو كفر في الظاهر وأن كلما كان كفرا في نفس الأمر فإنه يمتنع أن يكون معه شيء من تصديق القلب وهذا أصل فاسد في الشرع والعقل حتى إن الأئمة: كوكيع بن الجراح وأحمد بن حنبل وأبي عبيد وغيرهم كفروا من قال في الإيمان بهذا القول». (ابن تیمیه، احمد،

نکته بعدی که از سخن وکیع روشن می‌شود این است که مرجئه همان‌گونه که بر فقها اطلاق می‌شود بر جهمیه نیز اطلاق می‌شود؛ الا اینکه حکم آنان نزد اصحاب حدیث، متفاوت است.

ابن تیمیه درباره قدریه که در نظرش دسته دیگری از مرجئه هستند، می‌نویسد: سلف، قول مرجئه، جهمیه، قدریه و دیگر مخالفین را رد می‌کردند. آنان اقوالی را که برایشان نقل می‌شد، رد می‌کردند... بنابراین ردّ سلف بر مرجئه‌ای که ایمان و دین را تنها قول می‌دانستند، متمرکز بود؛ زیرا در زمان آنان مرجئه‌ای که ایمان را مجرد قول، بدون تصدیق و معرفت قلبی، می‌دانستند، به وجود نیامده بودند. تئورسین این نظریه، ابن کرام است و این از اختصاصات آن شمرده می‌شود.^۱

ابن تیمیه در بیان دیدگاه سلف درباره مرجئه می‌نویسد:

در صورتی که شخص، قدرت بر اقرار زبانی داشته باشد و اقرار نکند در نظر سلف و بزرگان و اکثر گروه‌های دیگر در ظاهر و باطن، مؤمن نیست؛ مگر در نظر جهم بن صفوان و کسانی که از او پیروی می‌کنند؛ مانند صالحی^۲ و طایفه‌ای از متأخرین، مانند ابوالحسن اشعری و پیروانش و بعضی از متأخرین از اصحاب ابوحنیفه که قائل شدند ایمان، صرف تصدیق است و قول زبانی از احکام دنیوی و اخروی است. این طیف‌ها معتقدند که شخص می‌تواند با قلبش مؤمن باشد؛ در حالی که انبیا و قرآن را سب کند و سخن بدون اکراه و تأویل شرک‌آلود و کفرآلود بر زبان جاری کند.

قائلان این نظریه توسط بزرگانی، مانند وکیع و احمد بن حنبل و... تکفیر شده‌اند.^۳

از عبارت ابن تیمیه روشن می‌شود که جهم بن صفوان و پیروانش، مانند صالحی^۴ و ابوالحسن اشعری و پیروانش و بعضی از پیروان ابوحنیفه که این نظریه را پذیرفته‌اند، مرجئه و در نظر سلف و بزرگان تکفیر شده‌اند.

مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۷۴۸.

۱. ابن تیمیه، احمد، الإیمان، ص ۳۰۳.

۲. محمد بن مسلم ابوالحسن الصالحی متکلم و از بصره بود، به بغداد هجرت و شاگردانی را تربیت کرد. کتاب الإدراک الأول و کتاب الإدراک الثاني، از تألیفات او است. نام آن در کتاب الفهرست آمده است.

۳. ابن تیمیه، احمد، المسائل والأجوبة، ص ۱۳۰.

۴. محمد بن مسلم ابوالحسن الصالحی متکلم و از بصره بود، به بغداد هجرت و شاگردانی را تربیت کرد. کتاب الإدراک الأول و کتاب الإدراک الثاني، از تألیفات او است. نام آن در کتاب الفهرست آمده است.

ابن تیمیه در بیان عقیده جهمیه که دسته‌ای از مرجئه است، می‌نویسد:

جهم بن صفوان و پیروانش، ایمان را مجرد تصدیق قلب و شناخت قلبی می‌دانند و اعمال قلبی را از آن خارج می‌کنند. آنها معتقدند که انسان با تصدیق قلبی ایمان کاملی دارد و گناهان با ایمان تنافی ندارد؛ بنابراین سب خداوند و پیامبرش، دشمنی اولیای الهی، موالات دشمنان خداوند، قتل انبیا، تخریب مساجد، اهانت به مصاحف، اکرام کفار و اهانت به مؤمنین با ایمان قلبی منافات ندارد. شخصی که چنین کاری انجام دهد در باطن، مؤمن خواهد بود؛ اگرچه در دنیا احکام کفار برایش ثابت می‌شود؛ زیرا این اعمال اماره بر کفر است تا حکم ظاهری کفر بر آن اطلاق شود.^۱

ابن تیمیه درباره کرامیه که در نظرش در زمره مرجئه هستند، می‌نویسد: «کرامیه^۲ بر این باور است که ایمان، قول بدون تصدیق قلبی است. این فرقه معتقد است که شخص در آخرت عذاب می‌شود و در آتش مخلد است. صالحی^۳ معتقد است که ایمان مجرد تصدیق قلبی و شناخت قلبی است و لوازمی دارد که اگر لوازم آن منتفی شود بر عدم تصدیق قلب دلالت دارد و هر یک از افعال و اقوال ظاهری که شرع، آن را کفر می‌داند بر عدم تصدیق قلبی دلالت دارد. این نظریه، یکی از مشهورترین اقوال ابوالحسن اشعری است که قاضی،^۴ ابوبکر، ابوالمعالی و امثال آن بر این عقیده هستند؛ لذا اهل مقالات این افراد را از مرجئه برشمردند؛ البته نظریه دیگری مانند قول سلف و اهل حدیث، این معنا را که ایمان قول و عمل است به ابوالحسن اشعری نسبت داده، قائل‌اند عده‌ای از پیروانش همین قول را پذیرفته‌اند.^۵

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۱۸۸.

۲. یکی از دسته‌هایی که ضمن طیف مرجئه به حساب می‌آید.

۳. محمد بن مسلم ابوالحسن الصالحی متکلم و از بصره بود، به بغداد هجرت و شاگردانی را تربیت کرد. کتاب الإدراک الأول و کتاب الإدراک الثاني، از تألیفات او است. نام آن در کتاب الفهرست آمده است.

۴. «والقاضي بناها على أصله في «الإيمان» الذي أتبع فيه جهما والصالحى وهو المشهور عن أبي الحسن الأشعري وهو أن الإيمان مجرد تصديق القلب ولو كذب بلسانه وسب الله ورسوله بلسانه وإن سب الله ورسوله إنما هو كفر في الظاهر وأن كلما كان كفرا في نفس الأمر فإنه يمتنع أن يكون معه شيء من تصديق القلب وهذا أصل فاسد في الشرع والعقل حتى إن الأئمة: كوكيع بن الجراح وأحمد بن حنبل وأبي عبيد وغيرهم كفروا من قال في الإيمان بهذا القول». (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۷۴۸).

۵. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۵۰۹.

ج. مقایسه

اصحاب حدیث، تعاریف مختلفی از ایمان ارائه کردند. مهم‌ترین تعریف این است که ایمان، قول و عمل است در سخنان اصحاب حدیث تعبیری بدین نحو که مراد از قول، قول قلبی و زبانی و مراد از عمل، عمل قلبی و جوارحی باشد، وجود ندارد. در میان سخنان اصحاب حدیث تعبیری که حاکی از جزئیت یا شرطیت عمل در ایمان مشاهده نشده است. به نظر می‌آید مدعیان سلفیت که قید شرطیت و رکنیت عمل را مطرح کرده‌اند، برداشت خویش را بر سلف تحمیل کرده‌اند. ابن تیمیه نیز به تبعیت از اصحاب حدیث، ایمان را به قول و عمل تعریف نمود؛ هرچند تفسیری از تعریف ایمان را به سلف نسبت داده است که در هیچ‌یک از تعاریف آنان یافت نمی‌شود. وی در تفسیر قول و عمل از منظر اصحاب حدیث می‌نویسد: «مراد از قول، قول قلب و قول زبان و مراد از عمل، عمل قلب و عمل جوارح است.»^۱ از سخنان^۲ ابن تیمیه به‌خوبی روشن می‌شود که وی در مسئله شرطیت و جزئیت عمل، قائل به تفصیل در اعمال است به این نحو که:

الف. برخی از اعمال اصل ایمان را از بین می‌برند؛ مانند «فعل کفری»؛

ب. برخی از اعمال کمال ایمان واجب را از بین می‌برند؛ مانند «گناهان کبیره»؛

ج. برخی از اعمال کمال ایمان مستحب را از بین می‌برند؛ مانند «اماطه عن الطريق».

ابن تیمیه ایمان را به اعمالی، مانند حج، نماز و عبادت تشبیه و تصریح کرده است که ایمان، اصول و فروعی دارد و همانند حج، نماز و عبادات دیگر مشتمل بر ارکان، واجبات و مستحبات است.»

نتیجه‌گیری

بنابراین در جمع‌بندی می‌توان گفت که:

الف. مسئله ایمان اختلافی بوده است و با مسئله اختلافی کسی از دایره اسلام خارج نمی‌شود.

ب. علمای اسلام در سده‌های میانی، هیچ‌یک از مسلمانان را به سبب عدم اشتراط

۱. همان، ج ۱۲، ص ۴۷۱.

۲. ابن تیمیه، احمد، أسباب رفع العقوبة لشيخ الإسلام، ص ۵۵.



عمل در ایمان از دایرة اسلام خارج ندانسته‌اند.

ج. عناوینی همچون مرجئه، اهل بدعت و کفر که اصحاب حدیث بر مخالفین اطلاق نموده‌اند، جنبه انکار و تغلیظی داشته است.

د. مسئله جزئیت و رکنیت عمل از مسائلی است که در سده‌های متأخر از سلف مطرح شده، در اقوال سلف نشانی از آن قابل تحصیل نیست.

ه. مواردی که در نظر ابن تیمیه و پیروان او از افعال کفری و ناقض ایمان شمرده می‌شوند در نظر علمای سده‌های نخستین نه تنها ناقض ایمان نبوده؛ بلکه از کمال ایمان شمرده می‌شدند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بطة، الإبانة عن شريعة الفرقة الناجية ومجانبة الفرق المذمومة، تحقيق: عثمان عبدالله آدم الأثيوبي؛ رضا بن نعيان معطي؛ يوسف بن عبدالله بن يوسف الوابل؛ حمد بن عبدالله التويجري، رياض: دار النشر، دار الراية، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق؛ ۱۹۹۴م.
۳. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الإيمان، تحقيق: محمد ناصرالدين الألباني، عمان: المكتب الإسلامي، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق؛ ۱۹۹۶م.
۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الرد على الشاذلي في حزيه، وما صنفه في آداب الطريق، تحقيق: علي بن محمد العمران، مكة: دار عالم الفوائد، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، أمراض القلب وشفائها، قاهره: المطبعة السلفية، چاپ دوم، ۱۳۹۹ق.
۷. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، شرح العقيدة الأصفهانية، تحقيق: محمد بن رياض أحمد، بيروت: نشر المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۸. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، شرح حديث جبريل عليه السلام في الإيمان والإحسان المعروف باسم كتاب «الإيمان الأوسط»، دراسة وتحقيق: علي بن بخيت الزهراني، عربستان: دار ابن الجوزي للنشر والتوزيع، ۱۴۲۳ق.
۹. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوى، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدينه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۶ق.
۱۰. ابن رجب، جامع العلوم والحكم في شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم، تحقيق: شعيب الأرنؤوط؛ إبراهيم باجس، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ هفتم، ۱۴۲۲ق؛ ۲۰۰۱م.
۱۱. ابن قيم، جوزيه، محمد بن ابى بكر، الصلاة وأحكام تاركها، مدينه: مكتبة الثقافة بالمدينة المنورة، بى تا.
۱۲. ابن قيم، جوزيه، محمد بن ابى بكر، عدة الصابرين وذخيرة الشاكرين، دمشق: دار ابن كثير، بيروت: مكتبة دار التراث، مدينه: المملكة العربية السعودية، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق؛ ۱۹۸۹م.
۱۳. ابن قيم، جوزيه، محمد بن ابى بكر، مختصر الصواعق المرسلة على الجهمية والمعتلة، تحقيق: سيد إبراهيم، قاهره: دار الحديث، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ ۲۰۰۱م.
۱۴. ابن كثير، طبقات الشافعيين، تحقيق: أحمد عمر هاشم؛ محمد زينهم محمد عزب، بى جا: مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۱۳ق؛ ۱۹۹۳م.



١٥. ابوحنيفة النعمان بن ثابت، **الفقه الأكبر**، امارات: مكتبة الفرقان، چاپ اول، ١٤١٩ق.
١٦. ازهرى، محمد بن احمد، **تهذيب اللغة**، تحقيق: محمد عوض مرعب، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ٢٠٠١م.
١٧. ايجى، عضدالدين، **كتاب المواقف**، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، بيروت: دار الجيل، چاپ اول، ١٩٩٧م.
١٨. حكيمى، حافظ بن احمد، **أعلام السنة المنشورة لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة**، تحقيق: حازم القاضي، بی جا: بی نا، بی تا.
١٩. حكيمى، حافظ بن احمد، **معارج القبول بشرح سلم الوصول إلى علم الأصول**، تحقيق: عمر بن محمود أبو عمر الدمام: دار ابن القيم، چاپ اول، ١٤١٠ق؛ ١٩٩٠م.
٢٠. سليمان بن عبدالله، **التوضيح عن توحيد الخلاق في جواب أهل العراق وتذكرة أولي الألباب في طريقة الشيخ محمد بن عبد الوهاب**، رياض: دار طيبة، المملكة العربية السعودية، چاپ اول، ١٤٠٤ق؛ ١٩٨٤م.
٢١. طبرى، محمد بن جرير، **التبصير في معالم الدين**، تحقيق: علي بن عبدالعزيز بن علي الشبل، بی جا: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٦ق؛ ١٩٩٦م.
٢٢. عبدالرحمن بن حسن، **فتح المجيد شرح كتاب التوحيد**، تحقيق: محمد حامد الفقي، قاهره: مطبعة السنة المحمدية، چاپ هفتم، ١٣٧٧ق؛ ١٩٥٧م.
٢٣. عبداللطيف بن عبدالرحمن، **مصباح الظلام**، دراسة وتحقيق: عبدالعزيز بن عبدالله بن إبراهيم الزير آل حمد، بی جا: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول، ١٤٢٤ق؛ ٢٠٠٣م.
٢٤. عبدالله بن احمد، **السنة**، تحقيق: محمد بن سعيد بن سالم القحطاني، الدمام: دار ابن القيم، چاپ اول، ١٤٠٦ق؛ ١٩٨٦م.
٢٥. قوام السنه، اسماعيل بن محمد، **الحجة في بيان المحجة وشرح عقيدة أهل السنة**، تحقيق: محمد بن ربيع بن هادي عمير المدخلي، رياض: دار الراية، چاپ دوم، ١٤١٩ق؛ ١٩٩٩م.
٢٦. محمد بن عبدالوهاب، **أصول الإيمان**، تحقيق: باسم فيصل الجوابرة، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ پنجم، ١٤٢٠ق.
٢٧. مروزی، محمد بن نصر، **تعظيم قدر الصلاة**، تحقيق: عبدالرحمن عبدالجبار الفريوائي، مدینه: مكتبة الدار، چاپ اول، ١٤٠٦ق.